تحلیل انتقادی مفسر انگلیسی از ظهور و سقوط صدام

دیکتاتوری که ما خلق کردیم

نوشته: رابرت فیسک منبع: ایندیپندنت - برگردان: پوراندخت مجلسی

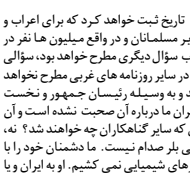

اعدام صدام با جوبه دار، به نظر منصفانه می‌آمد. چه کسی بیشتر از این حیوان درنده بغداد و هیتلر تکریت، مستوجب بالا رفتن از سکوی اعدام بود؟ چه کسی بیشتر از مردی که صدها هزار نفر از افراد بی گناه را با ریختن بمب شیمیایی بر سر آنها به قتل رساند، سزاوار چنین عاقبتی بود؟ مقام های ما روز اعدام صدام را «روز بزرگی» برای عراقی ها به شمار خواهند آورد و امیدوارند جهان اسلام فراموش کند این محکومیت که به وسیله مسئولان عراقی امضا شد، به نفع و به خاطر همه آمریکائیان بوده است.

چه کسی صدام را در سال ۱۹۸۰ تشویق کرد به ایران حمله کند و در نتیجه، بزرگ ترین جنایت های خود را در آنجا انجام دهد؟ چه کسی اجزای سازنده سلاح های شیمیایی را به صدام فروخت که با آن بمب شیمیایی بر روی کرد ها بریزد؟ ما این کار را کردیم. عجیب نیست آمریکاییان که محاکمه غیر عادی صدام را در کنترل داشتند، در اتهام هاعلیه صدام، مانع از نام بردن از این کشتار شدند

تاریخ ثبت خواهد کرد که برای اعراب و سایر مسلمانان و در واقع میلیون ها نفر در غرب سؤال دیگری مطرح خواهد بود، سؤالی که در سایر روزنامه های غربی مطرح نخواهد شد و به وسیله رئیسان جمهور و نخست وزیران ما درباره آن صحبت نشده است و آن این که سایر گناهکاران چه خواهند شد؟ نه، تونی بلر صدام نیست. ما دشمنان خود را با گازهای شیمیایی نمی کشیم. او به ایران و یا کویت حمله نکرده است. او فقط عراق را مورد حمله قرار داده است! ولی صد ها هزار مردم غیر نظامی عراقی جان خود را از دست داده اند و هزاران سرباز غربی مرده اند. زیرا آقایان بوش و بلر و نخست وزیران اسپانیا، ایتالیا و استرالیا در سال ۲۰۰۳ بر اساس آشی که از دروغ و کذب در باره سلاح های کشتار جمعی صدام پخته بودند- سلاح هایی که ما خودمان در کمال بیرحمی از آن استفاده می کردیم - وارد جنگ با عراق شدند.

در روزهای پس از جنایت های ضد حقوق بشری مان در سال ۲۰۰۱، ما مرتکب شکنجه شدیم و بی گناهان را کشتیم و حتی رسوایی و بی آبرویی خود را به بی آبرویی صدام در زندان ابوغریب اضافه کردیم و هنوز هم از ما انتظار می رود همان طور که برای اعدام دیکتاتوری که خلق کردیم، کف می زنیم و شادی می کنیم، این جنایت های وحشتناک را فراموش کنیم.

چه کسی صدام را در سال ۱۹۸۰ تشویق کرد به ایران حمله کند و در نتیجه، بزرگ ترین جنایت های خود را در آنجا انجام دهد؟ این جنگ منجر به ازدست رفتن جان ۱/۵ میلیون نفر شد. چه کسی اجزای سازنده سلاح های شیمیایی را به صدام فروخت که با آن بمب شیمیایی بر روی کرد ها بریزد؟ ما این کار را کردیم. عجیب نیست آمریکائیان که محاکمه غیر عادی صدام را در کنترل داشتند، در اتهام هاعلیه صدام، مانع نام بردن از این کشتار شدند، کشتاری که رذیلانه ترین جنایت های او بود. آیا نمی شد صدام را به خاطر جنایت هایی چنان بزرگ که در ایران انجام داده بود، تحویل ایرانیان بدهند؟ البته که نه، زیرا این کار جرم های ما را آشکار می کرد.

در قتل های زیادی که در سال ۲۰۰۳ با گلوله های اورانیوم ضعیف شده و بمب های فسفری مان پس از تهاجم به فلوجه و محاصره آن مرتکب شدیم؛ و با هرج و مرجی که پس از «پیروزی» مان در عراق وپس از این که « مأموریت انجام شده!» مانع آن نشدیم، فاجعه ای فراموش نشدنی را بر مردم عراق روا داشتیم. چه کسی در این موارد گناهکار است؟ تاوانی را که مردم عراق در این روز ها پس دادند، شکی نیست که بلر و بوش در خاطرات خود در دوران بازنشستگی بسیار راحت و سعادتمندانه شان، بازگو خواهند کرد.

شب پیش از مرگ صدام، یکی ازاعضای خانواده او می گفت « آنچه باید بشود می شود، ما باید فقط صبر کنیم تا اوضاع جریان خودش را طی کند». ولی صدام می دانست و قبلاً اعدامش را به او اطلاع داده بودند. اوتاهنگام مرگ، خود را هنوز رئیس جمهورتصورمی کرد. همه افراد محکوم به اعدام از این نوع، با این تصمیم روبرو هستند که قبل از مرگ، ملتمسانه تقاضای عفو کنند و یا هر چه می توانند برای آخرین ساعت های عمر خود آبرو و اعتبار کسب کنند. سیمای صدام در آخرین روز محاکمه اش و آن لبخند بی روحی که بر سیمای جنایتکارش نقش بسته بود، نشان می داد که صدام کدام راه را برای رسیدن به طناب دار خواهد پیمود.

من سال ها جنایت های زشت و نفرت انگیز صدام را فهرست کرده ام. با بازماندگان کرد ها در حلبچه گفت و گو کرده ام و با شیعیانی که علیه او در سال ۱۹۹۱ و به درخواست ما علیه صدام قیام کردند و ما به آنها خیانت کردیم و با کسانی که ده ها هزار نفر رفقایشان، همراه با همسران خود به وسیله مأموران صدام به دار آویخته شدند.

من از محل اعدام در ابو غریب دیدن کرده ام - تنها چند ماه بعد از آن که معلوم شد ما هم از آن زندان برای شکنجه و کشتار استفاده کرده ایم- و عراقی ها پی را دیدم که جسد نزدیکان خود را از گور های دسته جمعی حیلا از بین هزاران جسد بیرون می کشیدند. یکی از این مردگان هنوز شماره پزشکی اش را روی بازوی خود داشت و از بیمارستان یک راست به محل اعدام برده شده بود. من مانند دونالد رامسفلد دست نرم و نمناک صدام را فشرده بودم. این جنایتکار جنگی روز های آخر زندگی خود را از گور های دسته جمعی حیلا از بین هزاران جسد بیرون می کشیدند. یکی از این مردگان هنوز شماره پزشکی اش را روی بازوی خود داشت و از بیمارستان یک راست به محل اعدام برده شده بود. من مانند دونالد رامسفلد دست نرم و نمناک صدام را فشرده بودم. این جنایتکار جنگی روز های آخر زندگی خود را با نوشتن داستان های رمانتیک گذراند. همکار من، تام فریدمن، که اکنون ستون نویس نیویورک تایمز است و درباره مسیحیت مطلب می نویسد، شخصیت صدام را پیش از سال ۲۰۰۳ به تصویر کشید. در تعریف منحصر به فرد او از صدام، شخصیت او بخشی مانند دون کورلیونه (پدر خوانده، که نقش او را مارلون براندو در فیلمی به همین نام بازی کرد) است و بخشی مانند داندک داک (شخصیت سوپرمن در کارتونی از والت دیسنی به همین نام).

ولی اعراب او را اینگونه نمی بینند. آنهایی که از ستم های او رنج کشیدند، از اعدام او بسیار خشنود بودند. بسیاری از کرد ها و شیعه های بیرون از عراق از اعدام او استقبال کردند ولی آنها و میلیون ها مسلمان دیگر چگونگی اطلاع یافتن صدام را از محکوم شدن به مرگ و اعدام او را در بامداد ۳۰دسامبر به خاطر خواهند آورد.

می توانستند صدام را پیش از مرگ به مقام های عراقی تحویل بدهند ولی اکنون اعدام او، به درستی، یک موضوع آمریکایی تفسیر می شود که به تفسیرهای ماندنی دیگر در این باره اضافه خواهد شد، همراه با این تفسیر که غرب یک دیکتاتور دیگر عرب را که دیگرمصرفی برای کاخ سفید نداشت از میان برداشت و به خاطر همه این اشتباهات غرب، و با این کار راز بسیاری از جنایت های وحشتناکی که او انجام داد، ناگشوده ماند.

وقتی در نوامبر ۲۰۰۳ صدام دستگیر شد، شورش علیه نیروهای آمریکایی در عراق شدت یافت. پس از مرگ او شدت این شورش هاعلیه آمریکایی ها دو برابر خواهد شد. از بین رفتن او امید اندکی را که طرفدارانش برای بازگشت او داشتند به یأس تبدیل کرد و دشمنان غرب در عراق هم دیگر دلیلی ندارد که از بازگشت حزب بعث به قدرت در هراس باشند. این فکر هم وجود دارد که انتقام بسیاری از جنایت های دوران بعث گرفته خواهد شد. ولی این خوشبینی هنوز درمیان محافل غربی وجود دارد که ما از این انتقام ها جان سالم به در خواهیم برد.

---

۵۰ سال ممنوعیت نظامی شدن ژاپن در ۲۰۰۷ پایان می یابد

ژاپن از پیله انزوا خارج می‌شود

مهرداد جمالیان داریانی

ژاپن در دهه های گذشته همواره از خود تصویر یک کشور و دولت غیرسیاسی را در عرصه بین المللی نشان داده است.

توکیو به دنبال شکست در جنگ جهانی دوم، استراتژی خود را از حالت نظامیگری و جنگ طلبی به صلح جویی و نفی جنگ تغییر و هدف اصلی خود را کسب قدرت اقتصادی و قرار گرفتن در صف کشورهای پیشرفته صنعتی قرار داد. به این ترتیب، در مدت یادشده ساختار سیاسی ژاپن همپای تحول عظیم اقتصادی این کشور رشد نکرد.

اما ژاپنی ها بعد از جنگ سرد به این نتیجه رسیدند که همانند همه قدرت های بزرگ در جهان، باید به دنبال نقش تازه ای باشند. گویی پیش از پایان جنگ سرد توکیو دانست که باید بیش از پیش «بین المللی» شود و این کشور نباید تنها یک ابرقدرت اقتصادی باشد، بلکه باید نقش های سیاسی و نظامی سازگار با نفوذ اقتصادی خود را برعهده گیرد.

در همین زمینه، سوسوکه اونو، نخست وزیر پیشین ژاپن، در اظهارات ژوئیه ۱۹۸۹ میلادی خود در مورد خط مشی دولتش تأکید کرد: «ژاپن کشوری است که موجودیت آن بشدت به هماهنگی بین المللی بستگی دارد. درنتیجه، این موضوع باید درک شود که این کشور برای دستیابی به منافع ملی خود باید مسئولیت های بین المللی بر دوش گیرد. ژاپن پس از ارتقا به مقام دومین قدرت اقتصادی جهان، خود را در مرحله یک تصمیم تاریخی یافت. درنتیجه، این کشور باید مسئولیت بین المللی بیشتری را بپذیرد و نقش فعالتری در مسائل جهانی ایفا کند.»

ژاپن یکی از راه های دستیابی به نقش جدید خود در جامعه بین المللی را عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل متحد که بالاترین مرجع تصمیم گیری این سازمان است، می داند. یکی از شرایط اساسی دستیابی به این کرسی، حضور مستقیم ژاپن در بحران های منطقه ای و بین المللی است.

اما تاکنون مانع اصلی در پیش روی این کشور برای رسیدن به این هدف، قانون اساسی ژاپن، بخصوص اصل نهم آن بوده است. آمریکایی ها پس از شکست این کشور در جنگ جهانی دوم، برای اعمال سیاست خویش مبنی بر ریشه کن کردن میلیتاریسم در ژاپن، علاوه بر خلع سلاح ارتش و تصفیه عوامل جنگ، از نظر سیاسی و اجتماعی نیز اقدام هایی را انجام دادند که مهمترین آنها تدوین قانون اساسی جدید ژاپن براساس «دموکراسی غربی» بود. در این راستا، برای تثبیت جنبه صلح آمیز این قانون اساسی و ممانعت از هر نوع نظامیگری یا تشکیل ارتش، اصولی وضع شد که براساس آن وجود تشکیلات نظامی به هر شکل و حق توسل به جنگ از طرف دولت به کلی ممنوع شد. مشهورترین و بحث انگیزترین این اصول، اصل نهم است که با صراحت و به طور مستقیم دولت و ملت ژاپن را از هر نوع تسلیح و سازمان بندی نظامی و توسل به جنگ باز می دارد.

با وجود این، از زمان تأسیس حزب لیبرال دموکرات در ۱۹۵۵ میلادی و به دست گرفتن قدرت توسط این حزب تا به امروز، ناسیونالیست های حزب لیبرال دموکرات، همواره خواستار تجدیدنظر در قانون اساسی تحمیلی از سوی آمریکا شده اند.

باب بحث جدی در مورد تجدیدنظر در قانونی اساسی در دوران جنگ سرد به دلیل جو حاکم بر صحنه سیاست بین الملل و دو قطبی بودن جهان و همچنین مخالفت افکار عمومی داخلی بسته ماند. در جنگ سرد، آمریکایی ها واقعاً انتظار نداشتند ژاپن یک نقش برجسته را در زمینه امنیتی ایفا کند و ژاپن از ایفای هرگونه نقش برجسته امنیتی در خارج از کشور به شکلی مؤثر بازداشته شده بود. از طرفی، به دلیل سابقه تاریخی و استعماری ژاپن در منطقه، هرگونه حرکت توکیو برای تجدیدنظر در قانون اساسی، بخصوص در اصل نهم آن، از سوی همسایگان احیای دوباره میلیتاریسم ژاپن تلقی و نسبت به آن اعتراض می شد.

افکار عمومی داخلی نیز به دلیل تجربه خسارات ناشی از انفجار دو بمب اتمی در شهرهای هیروشیما و ناکازاکی وشکست ژاپن در جنگ و اشغال سرزمینشان توسط نیروهای متفقین، نسبت به این جریان و تجدیدنظرخواهی روی خوش نشان نمی دادند.

با پایان جنگ سرد و بخصوص پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، موقعیتی به وجود آمد که دولتمردان ژاپنی بتوانند در راستای تغییر قانون اساسی قدم های تازه بردارند.

حوادث ۱۱ سپتامبر از این جهت زمینه ساز تغییر در این کشور شد که تأثیر قابل ملاحظه ای بر سیاست خارجی ژاپن گذاشت که یکی از مهم ترین آنها تدوین «قانون مقابله با تروریسم» بود که به تصویب پارلمان ژاپن رسید و بر اساس آن پشتیبانی ارتش ژاپن از عملیات نظامی آمریکا قانونی شد. پس از تصویب قانون مقابله با تروریسم، کوایزومی، نخست وزیر سابق ژاپن، طرحی را به پارلمان ارائه داد که بر اساس آن، ارتش این کشور می تواند برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم، در مناطق درگیری خارج ازمرزهای ژاپن نیرو مستقر کند که مورد موافقت قرار گرفت. به این صورت ژاپنی ها از شرایط بین المللی که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باعث به وجود آمدن یک ائتلاف جهانی برای مبارزه با تروریسم شد، نهایت استفاده را بردند و ائتلاف حول مبارزه با پدیده تروریسم باعث شد حساسیت کشورهای همسایه و منطقه - که خاطرات تلخی از دوران نظامی گری ژاپن در ذهن دارند - نسبت به فعالیت ها و حضور نظامی ژاپن در این ائتلاف برانگیخته نشود.

اکنون ژاپن به عنوان دومین قدرت اقتصادی جهان مطرح است و زمامداران این کشور پس از ساختن «کشوری ثروتمند» آشکارا در پی ایجاد «ارتشی نیرومند» هستند. شینزوآبه که از سیاستمداران نسل سوم ژاپن است، به طور علنی بر تقویت ارتش و حضور مستقیم آن در بحران های بین المللی تأکید می کند

بنابراین امروز با فروکش کردن مخالفت ها و حتی پیوستن احزاب مخالف به نظریه تقویت نظامی ژاپن - به دلیل تهدیدهایی که این کشور از سوی کره شمالی و چین می شود - دیگر مسأله قانونی بودن یا نبودن نیروهای دفاع از خود مطرح نیست، بلکه آنچه باقی مانده سلب حق توسل به جنگ از سوی دولت است.

حزب لیبرال دموکرات ژاپن با رهبری جونیچیرو کوایزومی در اواخر دوران نخست وزیری وی در سال ۲۰۰۶ میلادی، اقدام به تهیه پیش نویس قانون اساسی جدیدی کرد که بر اساس آن ارتش ژاپن از مبنای حقوقی و اختیار لازم برای مبارزه و درگیری نظامی در خارج از مرزهای خود برخوردار می شود.

شینزوآبه، نخست وزیر ژاپن و رهبر فعلی حزب لیبرال دموکرات که از اعضای تندروی این حزب شناخته می شود، اظهار داشته است که قصد دارد قانون اساسی ژاپن را بار دیگر تدوین کند و در این راستا، اصلی که به چشم پوشی از جنگ مربوط می شود، مورد بازنگری قرار خواهد گرفت.

وی معتقد است که این ماده باید به لحاظ مواضع ژاپن مبنی بر دفاع از خود بازنویسی شود و مردم ژاپن باید قانون اساسی ای را تدوین کنند که در خور قرن بیست ویکم باشد. وی گفته است: قانون اساسی فعلی پیش از کسب استقلال ژاپن وپس از پایان جنگ تدوین شده است و در حال حاضر ژاپن نیازمند ایفای نقش پررنگ تری در عرصه بین المللی است.

نخست وزیر ژاپن در بیانیه سیاسی خود به مناسبت فرارسیدن سال نوی میلادی بار دیگر درخصوص بازنویسی قانون اساسی کشورش در سال ۲۰۰۷ میلادی متعهد شده است.

ارتقای سطح آژانس دفاع ملی ژاپن به وزارت دفاع که لایحه آن با اکثریت آرای مجالس نمایندگان و مشاوران ژاپن در سال ۲۰۰۶ میلادی به تصویب رسیده است، رویدادی بس مهم است که باید آن را پیش زمینه ای برای تجدیدنظر در قانون اساسی این کشور دانست. یکی از اهداف نمایندگان حزب حاکم لیبرال دموکرات در ارائه طرح ارتقای آژانس دفاع ملی به وزارتخانه بازکردن راه فعالیت های ارتش این کشور در خارج از مرزهای آن است. بر این اساس، ارتش ژاپن از این پس قادر خواهد بود در مأموریت های برون مرزی برای امداد و نجات، صلحبانی و حمایت های لجستیکی چون مأموریت کنونی این کشور در عراق یا افغانستان حضور داشته باشد.

وزارت دفاع ژاپن از ۹ ژانویه ۲۰۰۷ میلادی رسماً فعالیت خود را آغاز می کند. به این ترتیب ژاپن در حال برداشتن گام های خود به سوی تبدیل شدن به یک قدرت تمام عیار جهانی است. در صورت تجدیدنظر در قانون اساسی ژاپن که شخص نخست وزیر بر آن تأکید فراوان دارد، ارتش این کشور موقعیت خاصی خواهد یافت و این امر خود به عنوان یکی از ضروریات حضور قدرتمند ژاپن در جهان محسوب می شود.

به اعتقاد برخی ناظران با تجدیدنظر در قانون اساسی، مشکل صاحبان صنایع تسلیحاتی ژاپن نیز که مدت ها است از سود سرشار صدور اسلحه به دلایل قانونی منع شده اند، برطرف شده، فرصت بزرگی در راه تسلیحاتی شدن ژاپن خواهند یافت. همچنین با توجه به قدرت تولید بالای کارخانه ها و کارگران ژاپنی، این کشور از طریق صدور اسلحه سود سرشار به دست خواهد آورد.

این ناظران معتقدند اصولاً نیاز ژاپن به مواد اولیه برای چرخاندن ماشین عظیم صنعت خود وتبدیل کردن این کشور به «فعال ترین کارخانه جهان» بیش از پیش نیازمند یک پشتوانه نیروی نظامی است تا در سایه آن این کشور در برابر تهدیدهای امنیت اقتصادی ژاپن - چه از طرف کشورهای مخالف و چه از سوی دولت های متحد و رقیب سرمایه داری - مصونیت یابد.

با نگاهی به تاریخ ژاپن، مشخص می شود این کشور از سال ۱۸۶۸ میلادی (آغاز دوران میجی) با شعار «ارتش نیرومند - کشور ثروتمند» روند نظامی شدن را در پیش گرفت که این روند تا سال ۱۹۴۵ میلادی ادامه داشت و این کشور را به یکی از قدرت های صنعتی - نظامی جهان تبدیل کرد.

اکنون نیز ژاپن به عنوان دومین قدرت اقتصادی جهان مطرح است و زمامداران این کشور پس از ساختن «کشوری ثروتمند» آشکارا در پی ایجاد «ارتشی نیرومند» هستند و دیگر مانند اسلاف خود برای حفظ ظاهر هم که شده دلیلی واقعی برای حفظ ظاهر هم که شده مسأله را کتمان نمی کنند. چنانکه شاهد هستیم شینزوآبه که از سیاستمداران نسل سوم ژاپن است، علنی بر تقویت ارتش و حضور مستقیم آن در بحران های بین المللی تأکید می کند.

درنتیجه، حرکت ژاپن به سوی تبدیل شدن به یک قدرت جهانی آغاز شده و در سال های آتی باید منتظر نقش آفرینی این کشور متفاوت در عرصه بین المللی باشیم. در این میان، رقابت با چین، قدرتی که در خاور دور سودای تبدیل شدن به یک قدرت جهانی دارد، بسیاری از معادلات را در صحنه سیاست بین الملل تغییر خواهد داد.